



اشکان قشقای‌ی

پیچیده‌گویی‌های معمارانه

مغالطات کلامی و بحران واژه‌گزینی

در دنیای امروز هر آنچه در گستره‌ی اندیشه باشد، نیازمند زبانی است که پرسش‌گری و پاسخ‌گویی سنجیده و روش‌مند علم و فلسفه‌ی مدرن را در خود جا دهد. بسط و نشر اندیشه، دارای روش و اصول است و در آن جدیتی است که جا برای هیچ بازیگوشی و آسان‌گیری باقی نمی‌گذارد. زبان، ابزار اندیشیدن است و ارائه‌کننده‌ی محصول آن است؛ و به همین دلیل ظرفیت‌ها و روش به کارگیری آن در گستره‌ی اندیشه بسیار مهم و حساس است؛ نقد و تحلیل در گستره‌ی اندیشه می‌تواند نقش مهمی در شناخت و اصلاح نحوه‌ی کاربرد زبان داشته باشد. این یادداشت تلاش می‌کند خواننده را با برخی سوء کاربردها و کمبودهای واژگانی زبان فارسی در ادبیات تئوری معماری آشنا کند و این مهم را از راه معرفی مثال‌هایی روشن‌تر سازد.

سی سال پیش آلن سوکال^۱، استاد فیزیک دانشگاه نیویورک، برای سنجش وزن علمی مجله‌ی سوشال تکست^۲، مقاله‌ای نوشت با عنوان «تخطی از مرزها: به‌سوی تاویلی متحول‌کننده از گرانش کوانتومی»^۳ و در آن ادعا کرد که گرانش کوانتومی یک ساخت اجتماعی زبانی است. وی در این مقاله با استفاده از واژه‌های برطمطراق، موضوعاتی مانند نسبیت عام، فیزیک کوانتوم، هندسه‌ی ناقلیدیسی را به مباحثی مانند هرمونتیک و فمینیسم ربط دارد. پس از چاپ مقاله، سوکال اعلام کرد که نوشته‌اش هیچ معنایی نداشته و تنها ترکیبی بی‌معنا از واژگان و مفاهیم بی‌ارتباط بوده است. او نشان داد که با استفاده از پیچیده‌گویی و ادبیات غامض، توانسته داوران نشریه را مرعوب کند و ادعای باطل خود را منتشر کند. این ماجرا به فریب سوکال^۴ مشهور شد. بازگویی این ماجرا به معنی تأیید تمامی نظریات سوکال نیست بلکه آنچه از فریب سوکال و رسوایی‌های مشابه علمی بر می‌آید آن است که حربه‌ی پیچیده‌گویی حتی متخصصین را هم فریب می‌دهد.

تئوری معماری به واسطه‌ی ماهیت میان‌رشته‌ای خود همواره با گستره‌ای از مفاهیم علوم انسانی، علوم طبیعی، فلسفه و هنر آمیخته بوده است. به همین علت زبان تئوری معماری دارای تنوع واژگانی زیادی است که عمدتاً در زبان فارسی هم معادل‌های مناسبی برای آن‌ها ساخته نشده است. با توجه به این که برخی صاحب‌نظران معتقدند زبان ما از نظر واژگان برای ترجمه‌ی متن‌های اساسی علم و فلسفه، کم‌مایه و از نظر سبکی، به دلیل بارهایی که تاریخ نوشتاری دور و دراز بر دوش‌اش گذاشته، بیمار است^۵، اگر پیچیده‌گویی و سوء کاربرد زبان را نیز به کمبودهای زبان بیافزاییم، زبان تئوری معماری نامفهوم و گیج‌کننده و در مواردی ابزاری برای فضل‌فروشی و مغالطه‌کاری خواهد شد.

از زمان ارسطو تا امروز، تلاشی مداوم برای نظام‌مند کردن تفکر در جریان بوده است. در این مسیر زبان و نحوه‌ی به کار بردن آن همواره از مباحث محوری منطق و فلسفه بوده است.

زبان‌هایی همچون انگلیسی، فرانسه و آلمانی از آنجاکه زبان‌های پرورده‌ی ذهن و اندیشه‌ی مدرن‌اند و همگام با آن رشد کرده و گسترش یافته‌اند، برای بیان دستاوردهای اندیشه‌ی مدرن مناسب هستند^۶. البته همین زبان‌ها هم از تصحیح و پالایش خود غافل نبوده‌اند. چنانکه در اوایل قرن بیستم در غرب با گسترش فلسفه‌ی تحلیلی^۷ که خصوصیت معرف آن، اصرار فیلسوفان این نحل به وضوح و ساده‌نویسی و دوری جست‌از هرگونه ابهام است، زبان علم و فلسفه به سمت ساده‌نویسی هدایت شد^۸.

در سیر تحول زبان فارسی، آنان که زبان را به ناراستی و کژی به کار برده‌اند بیشتر از اهالی فضل و ادب و علم بوده‌اند. فارسی‌گویان، جز جماعت فضل‌فروشان، به زبان طبیعی خود سخن گفته‌اند و درست سخن گفته‌اند و از این رو پاسدار زبان خود بوده‌اند، هر چه از حوزه‌ی نفوذ ادبا و علما دورتر بوده‌اند بیشتر سلامت و سادگی زبان را نگاه داشته‌اند. در دوران معاصر گرایش به سادگی زبان با اثر سیاسی و روزنامه‌نویسی آغاز شد. بدون شک روزگار زبان‌بازی و دانش‌فروشی منشپانه^۹ و ناشیانه سر آمده بود و زبان گرایش به این یافت که مایه‌ی رساندن معنایها و اندیشه‌ها باشد^{۱۰}. این تحول اما همچنان در گام‌های نخست است چراکه مثال‌های فراوانی وجود دارد که حتی در محافل تخصصی، ابهام و پیچیده‌نویسی همچنان ابزار یکه‌تازی است. در گستره‌ی ادبیات معماری در ایران آنچه باعث پیچیده‌گویی و سوء کاربرد زبان شده است را شاید بتوان به دو دسته تقسیم کرد: اول: مغالطه‌کاری نویسنده، دوم: نبود معادل‌های مناسب برای واژگان تخصصی.

مغالطه‌ها

در تعریف مغالطه^{۱۱} می‌توان گفت شکلی از استدلال که نتیجه‌ی آن تابع مقدمه‌هایش نیست^{۱۲}. با این تعریف کلی شاید تصور شود که مغالطه تنها مربوط به جنبه‌ی استدلالی بحث است؛ اما گاهی شخص در پی اثبات مدعایی نیست و صرفاً در صدد بیان گزاره‌ای است، در این صورت نیز زمینه‌ی وقوع لغزش و ارتکاب خطا در اندیشه منتفی نیست^{۱۳}. مغالطه‌هایی که در ادامه توضیح داده شده از نوع غیراستدلالی هستند زیرا که عمده لغزش‌هایی که در متون تئوری و نقد معماری ما دیده می‌شود به این دسته مربوط می‌شوند.

مغالطه‌ی واژه‌های مبهم^{۱۴}: هر گاه گوینده یا نویسنده از لغات و واژه‌هایی استفاده کند که به علت ابهام و عدم تعین، سخن او غیرقابل نقد نماید؛ به این ترتیب که در هر شرایطی بتواند ادعا کند سخن او هنوز صحیح و پابرجاست و به این وسیله خود را از هر اعتراض و انتقادی مصون بدارد^{۱۵}.

مغالطه‌ی فضل فروشی^{۱۶}: این مغالطه که گونه‌ای ادعای بدون استدلال^{۱۷} محسوب می‌شود، وقتی صورت می‌گیرد که کسی با استفاده از کلمات ثقیل و پیچیده سعی کند مخاطب را مرعوب

IDAH

Creek. Surface, diversified; soil, fertile. Cap. Ida. Pop. 144.

Ida, in Iowa, a post-village, cap. of Ida co., on Maple River, abt. 124 m. W.N.W. of Des Moines.

Ida, in Michigan, a post-village and township of Monroe co., abt. 23 m. E. of Adrian; pop. of township abt. 1,100.

Idaho, in Colorado Territory, a post-town, cap. of Clear Creek co., on Clear Creek, abt. 35 m. W. of Denver; pop. abt. 800.

Idaho, in Idaho Territory, a N. central co.; area, abt. 7,900 sq. m. Rivers, Lewis or Snake, and Salmon rivers. Surface, much diversified; soil, in the valleys fertile.

Idaho City, in Idaho Territory, a considerable post-town, cap. of Boise co., at the junction of Elk and Moore's creeks, abt. 35 m. E.N.E. of Boise City; Lat. abt. 43° 50' N., Lon. 115° W. It is the largest town in the territory, and owes its rapid growth to the rich gold mines in the vicinity. Its former name was BAXNOCK CITY.

Idaho Territory, one of the most N. Western political divisions of the U. States, situate E. of Oregon and Washington territories, and extending from the intermediate boundary between the U. S. and Br. America, southward through 7 degs. of latitude, or 410 m., to Nevada and Utah, with a width of 40 m. on its N. boundary, gradually expanding southward to 257 m. boundary being the diagonal range of the Bitter Root and Rocky Mountains, which separate it from Idaho and Wyoming. Area, 86,291 sq. m., or 65,228 sq. m. It lies within the basin of the Columbia River, principally drained by the Lewis Fork (otherwise called the Snake or Shoshone River), and its waters, in the river, called Clearwater, Boise, Salmon, Fayette, Blackfoot, Bear, Bruneau, and Owyhee rivers.

Its extension of the territory, embracing the lakes Rootshain, Pend d'Oreilles, and Clearwater, drained by Clark's Fork of the Columbia, and the Kootenah, Cour d'Alene, and Snake rivers. — Snake River, or Lewis's Fork of the Snake, from the south, traverses the S. portion of the territory of 450 m. It is navigable as far as Lewiston, a point, for more than 100 m., it is so shallow that navigation is impracticable for the larger light-draught steamers, and even the smaller boats, tended with difficulty and danger.

Facilities afforded for the establishment of manufacturing, by the rapidity of the current, state in a great measure for the purpose.

Above the mouth of Powder River, the route is available for steamboats, through the falls, 20 m., on the direct route to Salt Lake City, within 150 m. of the Pacific Railroad.

A precipitous falls in the course of Snake River, in this territory — one of them, called the Snake falls, stands near the 115° W. longitude, at a distance of 20 yards wide, and rivaling the Falls of Niagara, and height of descent, while far surpassing the magnitude picturesqueness of surrounding scenery.

The upper or Clark's Fork of the Columbia, in its entire course through the N. portion of the territory, including that section where it extends to beautiful Lake Pend d'Oreilles, and is admirably used for the conveyance of freight.

The upper parts of Idaho and Montana, has seen improvement and development into a great inland water-communication, with the aid of canal portages past rapid sections of its course, and those of the Lower Columbia, will mature in rendering available the resources of the country through which it flows.

The surface characteristics similar to those of the land basin lying further S., being elevated, the Sierra Nevada and Cascade Mountains on the Bitter Root and Rocky Mountains on the E., the altitude of from 2 to 5,000 feet above sea, and having insufficient rain-fall for the highest development of vegetation during the summer months without the aid of irrigation.

Although excellent crops of grain and vegetables have been grown in several of the valleys without other than the natural watering, the tendency to aridity is considerably less than in Utah and Nevada, the average range of summer heat in this northern latitude not being so exhaustive of the surface moisture.

The many streams intersecting the valleys, having their sources in mountain-heights covered with snow during the greater part of the year, also offer unsurpassed advantages for irrigation, and render this one of the most copiously watered of our inland territories.

In some sections, as in the region of country around the sources of the Clearwater, Salmon, Boise, and Snake rivers, in the Bitter Root and Rocky Mountains, the average yearly fall of rain and snow is very large, rain-storms occurring during the driest months of the summer sufficient to maintain the volume of these streams at nearly the same average in all seasons of the year, excepting the short rainy seasons of the spring and autumn.

The necessity of irrigation is much less apparent in the N. portion of the territory than further S.; but the extreme cold which often attends the winters of the latitudes approaching the British boundary repels the immigrant agriculturist, and this region consequently contains fewer settlements than the central and southern parts.

The mountains of I. often attain great altitude, having peaks rising above the line of perpetual snow, their lower slopes being furrowed with numerous streams and alternately clothed with magnificent forests and rich grasses.

The plains are elevated table-lands covered with indigenous grasses, constituting pasturage unsurpassed in any section of our country. Among the largest, best situated, and most attractive

IDAH

of the valleys of I. are those of the Clearwater, Salmon, Fayette, Wood, Weiser, St. Joseph, and Cour d'Alene, these being all profusely watered, and possessing soil of extraordinary fertility, readily yielding, with irrigation, abundant crops of barley, wheat, rye, and oats, as well as all the ordinary vegetables and fruits of the temperate zone; while vast stretches of magnificent forest, presenting abundant supplies of timber and firewood, constitute a conspicuous element of beautiful mountain scenery.

Bottom-lands of great fertility and considerable extent surround the shores of lakes Cour d'Alene and Pend d'Oreilles, in the N. part of the territory; and there are numerous small but very productive valleys on the streams emptying into those lakes.

The preference of agricultural settlers, however, is for the valleys lying within the water-system of the more S. branch of the Columbia. The climate of I. varies considerably with the degrees of latitude through which its limits extend, but not so much as would naturally be supposed from its great longitudinal extension;

the isothermal lines of the territory, running from E. to W., have a well-defined northward variation, caused by the influence of air currents from the Pacific Ocean, during summer, and autumn months, the S. sections, the weather is generally more arid; in the winter months it depends greatly upon the higher mountains being covered with heavy falls of snow; the N. sections, the winter months having winters of moderate severity.

The water dryness of the N. section, as shown by the thermometer, is generally less than in the S. section, the S. section being visited by heavy falls of snow, and the N. section by heavy falls of rain.

Idaville, in Indiana, a post-village of White co., abt. 14 m. W. of Logansport.

Idaville, in Pennsylvania, a post-office of Adams co.

Idolo, (*Script.*) A prophet of Judah, who prophesied against Jeroboam and wrote the history of Rehoboam and Abijah, (2 Chr. ix. 29; xii. 16; xiii. 22.) Josephus and others are of opinion that he was sent to Jeroboam, at Bethel, and that it was he who was killed by a lion. Several other persons of this name are mentioned in Scripture.

Idea, (*Idéa*, n. [Fr. *idée*; Late Lat. *idea*, from Gr. *idea*, from *eido*, *idōin*; Sans. *id*, to see.] That which is seen by the mind's eye; form; image; model of anything in the mind; that which is held or comprehended in the understanding; object of thought; an image in the mind; notion; conception; thought; opinion.

(*Phil.*) In a general sense, whatever is the immediate object of thought. In the Platonic philosophy, however, the word possesses a different and a higher signification. According to him, ideas were the patterns after which the Deity made or fashioned the phenomenal or material world. He held that all things consisted of matter and form, and that the matter of which all things made existed from all eternity, without form; but he held that there also existed eternal forms of all things which exist without matter, and to which the eternal and immaterial forms he gave the name of ideas.

By Descartes and subsequent philosophers, the term idea has been employed to signify all our mental representations, all the notions which the mind conveys of things; and when, in common language, we speak of having an idea of anything, we mean no more than that expression than that we are thinking about it.

Idea, Kant designates every conception formed by the reason and raised above all sensuous perception. These he subdivides into empirical, or such as are partly drawn from experience, and pure, such as are totally free from any empirical element. Another division of ideas is into theoretical and practical. As to the origin of our ideas, some attribute all our ideas to sense; others admit that the earliest notions proceed from the senses, yet maintain that they do not produce the whole knowledge possessed by the understanding; while others deny the senses to be anything more than instruments conveying objects to the mind.

Ideal, a. [Fr. *idéol*; Lat. *idealit*.] Existing in idea or conception; intellectual; mental; existing in fancy, or imagination only; visionary; fanciful; imaginary; belonging or relating to ideas generally.

Beau Ideal, (*Fine Arts*). An expression denoting a selection of the finest parts of different subjects united, so as to form one harmonious whole of a more complete character than is usually found in nature. In other words, it is "the divesting nature of accident, in the representation of an individual. From the nature of the expression, and its definition, it is clear that it does not immediately attaches to the arts of painting and sculpture; in architecture, it is susceptible of refinements, dependent on the selection of examples, upon which, however, a less universal agreement exists."

Ideal, n. An imaginary model of perfection, considering ideas as images or forms in the mind.

Idealless, a. Destitute of ideas.

Idealism, n. [*Fr. idéalisme*.] (*Phil.*) The doctrine that in external perceptions the objects immediately known are ideas. Of this doctrine there are several varieties. Some absolutely deny the existence of all material substances; others regard the real simply as ideal, and judge the material world to be merely assumed from the ideal; while a third class, without denying or asserting the existence of a material world, are content with confessing an ignorance of its nature.

"I see a tree. The common psychologists tell me that there are three things implied in this one fact of vision; viz.—a tree, an image of that tree, and a mind which apprehends that image. Fichte tells me that it is I

IDEA

5

ern Pacific Railroad passing through its N. extension, the proposed Oregon branch of the Union Pacific crossing its S. limits connecting with the head of the upper navigable section of Snake River, and the great inducements existing for the construction of another branch from Great Salt Lake nearly due north, through its E. section, into Montana, this territory will probably soon be in possession of facilities for transportation and commerce fully equal to the development of its many resources.

The total area of I. is approximately estimated to contain, of agricultural lands 16,625,600 acres; grazing, 5,068,000; surface of lakes, 673,000; sterile lands, producing no other vegetation than wild sage and occasional tufts of buffalo-grass, 14,328,100; mountain lands, 18,400,000—embracing 17,500,000 acres of timber lands, and 8,900,000 of mineral lands. According to official statistics published in 1870, the annual product of agriculture of I. is about \$12,000,000; aggregate annual yield of the gold and silver mines, \$10,000,000; annual aggregate of secondary values added to raw material by chemical and mechanical processes, \$170,000, with an average profit of 75 per cent.; aggregate annual profit of capital invested in commerce, \$3,000,000, with an average profit of 33½ per cent.—The principal towns are Boise City, the capital, Lewistown, Oregon, Idaho City, Pioneer City, and Silver City.—During the past year surveys were principally confined to standard and township lines, but section lines were run in some of the most thickly populated districts, subdividing into tracts of 100 acres each 22 townships, embracing 255,802 acres of agricultural lands. There have now been surveyed 510,973 acres, leaving still unsurveyed 64,717,187 acres. The total number of acres disposed of in the territory is 3,092,331 acres, leaving 52,136,829 acres still to be disposed of. Pop. abt. 50,000.

Idaville, in Indiana, a post-village of White co., abt. 14 m. W. of Logansport.

Idaville, in Pennsylvania, a post-office of Adams co.

Idolo, (*Script.*) A prophet of Judah, who prophesied against Jeroboam and wrote the history of Rehoboam and Abijah, (2 Chr. ix. 29; xii. 16; xiii. 22.) Josephus and others are of opinion that he was sent to Jeroboam, at Bethel, and that it was he who was killed by a lion. Several other persons of this name are mentioned in Scripture.

Idea, (*Idéa*, n. [Fr. *idée*; Late Lat. *idea*, from Gr. *idea*, from *eido*, *idōin*; Sans. *id*, to see.] That which is seen by the mind's eye; form; image; model of anything in the mind; that which is held or comprehended in the understanding; object of thought; an image in the mind; notion; conception; thought; opinion.

(*Phil.*) In a general sense, whatever is the immediate object of thought. In the Platonic philosophy, however, the word possesses a different and a higher signification. According to him, ideas were the patterns after which the Deity made or fashioned the phenomenal or material world. He held that all things consisted of matter and form, and that the matter of which all things made existed from all eternity, without form; but he held that there also existed eternal forms of all things which exist without matter, and to which the eternal and immaterial forms he gave the name of ideas.

By Descartes and subsequent philosophers, the term idea has been employed to signify all our mental representations, all the notions which the mind conveys of things; and when, in common language, we speak of having an idea of anything, we mean no more than that expression than that we are thinking about it.

Idea, Kant designates every conception formed by the reason and raised above all sensuous perception. These he subdivides into empirical, or such as are partly drawn from experience, and pure, such as are totally free from any empirical element. Another division of ideas is into theoretical and practical. As to the origin of our ideas, some attribute all our ideas to sense; others admit that the earliest notions proceed from the senses, yet maintain that they do not produce the whole knowledge possessed by the understanding; while others deny the senses to be anything more than instruments conveying objects to the mind.

Ideal, a. [Fr. *idéol*; Lat. *idealit*.] Existing in idea or conception; intellectual; mental; existing in fancy, or imagination only; visionary; fanciful; imaginary; belonging or relating to ideas generally.

Beau Ideal, (*Fine Arts*). An expression denoting a selection of the finest parts of different subjects united, so as to form one harmonious whole of a more complete character than is usually found in nature. In other words, it is "the divesting nature of accident, in the representation of an individual. From the nature of the expression, and its definition, it is clear that it does not immediately attaches to the arts of painting and sculpture; in architecture, it is susceptible of refinements, dependent on the selection of examples, upon which, however, a less universal agreement exists."

Ideal, n. An imaginary model of perfection, considering ideas as images or forms in the mind.

Idealless, a. Destitute of ideas.

Idealism, n. [*Fr. idéalisme*.] (*Phil.*) The doctrine that in external perceptions the objects immediately known are ideas. Of this doctrine there are several varieties. Some absolutely deny the existence of all material substances; others regard the real simply as ideal, and judge the material world to be merely assumed from the ideal; while a third class, without denying or asserting the existence of a material world, are content with confessing an ignorance of its nature.

"I see a tree. The common psychologists tell me that there are three things implied in this one fact of vision; viz.—a tree, an image of that tree, and a mind which apprehends that image. Fichte tells me that it is I

نماید و چنین وانمود کند که او دارای مراتب فضل و کمال است^{۱۱}.

یکی از مثال‌های شاخص آن استفاده‌ی مکرر از واژه‌های دشوار است. مخاطبی که معنای این واژه‌ها را نمی‌داند از تعدد آن‌ها به ستوه آمده، تحت تاثیر قرار می‌گیرد و توجه کمتری به محتوای سخن می‌کند و به همین علت ضعف یا خطای استدلال از او مخفی می‌ماند.

مغالطه‌ی پرتاب نام‌ها؟ عادت به ذکر نام افراد معروف یا مهم که گوینده می‌شناسد یا وانمود می‌کند که می‌شناسد با هدف مهم نشان دادن سخن خود. این مغالطه را نیز می‌توان گونه‌ای فضل فروشی به حساب آورد.
مغالطه‌ی ارباب؟! استفاده از استلالی که درک آن دشوار باشد با هدف مرعوب کردن مخاطب در مسیر پذیرش آن استدلال. در واقع هر سه مغالطه‌ای که پیش از این نام‌برده شد همگی روش‌هایی هستند برای مرعوب کردن مخاطب اما در این روش، استدلال ابزار مرعوب کردن مخاطب است.

چند مثال

معماران همواره از معماری نوشته‌اند، از ویترویوس^{۱۲} و آلبرتی^{۱۳} گرفته تا امروز که نظریه‌پردازی و نقد بخش جداناپذیری از پیکره‌ی معماری در جهان است؛ اما شروع شکل‌گیری آنچه به عنوان تئوری معماری از آن نام برده می‌شود به دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی باز می‌گردد که با ورود جدی اندیشه‌ی فلسفی به حوزه‌ی معماری همراه بود. این در هم‌آمیزی افراطی ادبیات تئوری معماری با حوزه‌های اندیشه و فرهنگ، ورود عبارات و اصطلاحات و حتی رویکردهای تازه به ساختار متن را در پی داشت و تا جایی پیش رفت که در اواخر دهه‌ی ۷۰ میلادی با گسترش تفکرات پست‌مدرن و افزایش انتقادات به معماری مدرن، عرصه‌ی نقد و نوشته‌های معماری پر شد از متونی که خصوصیت اصلی آن‌ها پیچیده‌گویی و در هم‌آمیزی مفهومی و زبانی حوزه‌های گوناگون بود. با اندکی تاخیر این نحوه‌ی نگارش به ادبیات معماری ایران نفوذ کرد و فرصتی برای جولان و یکه‌تازی‌ها و مطرح‌شدن نام برخی معماران شد و با وجود نقدهایی که در همان سال‌ها بر این زبان نوشته شد تا امروز هم شاهد گسترش آن در فضای معماری ایران هستیم^{۱۴}.

برای مثال به این متن توجه کنید:

«kitsch به سان سولاریس^{۱۵} مظاهر گوناگون را به نمایش می‌گذارد. اقیانوسی از ریلیکان‌های^{۱۶} جورواجور تا حد بحران اسکیزوفرنی و چندگانگی منشا گاه آرام تا حد مرگ زرد رنگ به طول دو دهه مثل جلد مقدس پروانه‌های ساختمانی که فلز مهر شده‌ی آویزان آن می‌گوید: ما از مینیمالیسم^{۱۷} هیچ چیز نمی‌دانیم و باز kitsch و یا میل شدید به فرهنگ‌های دو قطبی اندرون و بیرون و آویزانی به روکوکوی^{۱۸} مفلوج بی‌مناسبت اروپایی به عنوان سند پایداری فرهنگی طبقه‌ی متوسط در مقابل امیال نوین بی‌ابزار. kitsch به بیستمین سال تولد خود رسیده، یک صحنه از درون پژو wide angle ۴۰۵ میان جامعه می‌ریزد. عملکردگرایی سوسیالیستی-سودجویانه‌ی انگلیسی هیلمن در سولاریس فرو می‌رود و شکل ماشین با امیال دهه‌ی ۹۰ فارغ از پیشینه‌ی زیباییشناسی رولان باروت برای اجتماع به نمایش در می‌آید.^{۱۹}» برداشت خوش‌بینانه آن است که نویسنده تلاش دارد نقدی

بر جریان‌های روز معماری و ساخت و ساز بنویسد و در آن به مشکلات قانونی، سلیقه‌ی طبقات جامعه و دانش معماران اشاره کند؛ اما آنچنان درگیر پیچیده‌گویی شده است که فهم موضوع اصلی متن دشوار و درک جزئیات آن غیرممکن است. پیامد این روش نوشتن، پیش از هر چیز، از دست رفتن ارتباط با مخاطبی است که شاید بیان همین موضوع با زبانی قابل فهم، می‌توانست در او اثرگذار باشد. شاید هم هدف از این متن انتقال ایده‌ای به

مخاطب نیست، بلکه درحالی‌که هیچ چیز قابل فهمی به مخاطب نمی‌گوید، کاری کند که مخاطب حس کند دارد چیزی یاد می‌گیرد. در مثال دیگر در پاسخ به پرسش^{۲۰} «تعریف شما از معماری منظر چیست؟» این پاسخ داده شده است:

«منظر پایان ندارد حال یک مرحله از تداوم تعلیق و گشایش اقتصادی است. در واقع تنها در حال عواقب اجتماع سیستم‌هایی با ظرفیت اقتصادی که در نهایت به قلمرو و مرزبندی و معنای منفرد می‌انجامد و در یک آن معنای جزء و کل به نحوی ارائه می‌کند که سابقه‌ی طولانی پرورش و توسعه بر مبنای اقتصاد و وابستگی آنامورفیک فشار جداره‌های آسموزیک در قالب بافت‌ها، جنبه‌های کروماتیک، تغییرات نور و… کم‌رنگ می‌گردد… . منظره همیشه ناپایدار می‌ماند چراکه عناصر حتی در مقیاس میکروتایم که دارای پایداری زمانی مکانی هستند با تاثیر نور و زمینه‌های فرار رنگی فوق ایستا می‌گردند. بدین لحاظ دریا با جابه‌جایی همه‌ی متن خود بالاترین رده‌ی ناپایداری حتی در مقیاس میکروتایم را داراست و دنباله‌ی این ناپایداری متن صحرا است که با ذرات عناصر خود به تعریف یک سیستم مونارکی واحد می‌نشیند…»^{۲۱}

آیا این متن به تعریفی از معماری منظر منجر شده است؟ آیا این «حرف‌های پیچاپیچ^{۲۲}» روش مناسبی برای ارائه‌ی یک تعریف است؟ به نظر می‌رسد فرار از پاسخ و پس از آن توضیح تفکر درهم با زبانی گنگ، کاری است که نویسنده انجام داده است. مغالطه‌ای که باعث می‌شود متن غیرقابل فهم و در نگاه اول غیرقابل انتقاد به نظر آید.

به مثال دیگری دقت کنید که نویسنده از متابولیست‌ها^{۲۳} و نگاه آنها به معماری می‌گوید:

«در ادامه یافت بارزه‌های مابعد جهانشمولی مدرن و یافت منطق رزش به منطقه‌ی شمولی و بوم‌گرایی در رهیافتی پدیدارشناسانه در تبارشناسی همین هماهنگی و هارمونی متمهی به سکتا گزیدن نهفته است. همانگونه که پیش‌تر آمد رهیافت متابولیست‌ها در طراخی پی‌آیند آگاهی زیبایی‌شناسانه از اصول و مراتب حاکم بر ترکیب‌بندی‌های فضایی و فرم نبود و بیشتر ریشه در عنصری از سنت معماری، زیست، بود و باش و هستی‌شناسی ژاپنی داشت: سیستم. متابولیسم فرآیند تولید ماده، تلاش برای بقا، تخریب و بر ره این گذر آزاد شدن انرژی در ارگانسیم است. متابولیست‌ها از این واژه برای تدوین و تبیین انگاره‌ی معمارانه‌ی نوسازی چرخه‌ای استفاده کردند.»^{۲۴}

از این مطلب چه برداشت کردید؟ شاید استفاده‌ی مسلسل‌وار از اصطلاحات تخصصی و گیج‌کننده و ابهام در ساختار جملات، خواننده را مرعوب کند و به این فکر فرو برد که عدم درک مطلب حاصل بی‌دانشی اوست. شاید عنوان شود که ماهیت این موضوع گنگ و پیچیده است اما اگر نگاهی به کتاب‌ها، مقالات و مصاحبه‌هایی که در موضوع «جنبش متابولیسم» در معماری، وجود دارد (اهم از زبان اصلی و ترجمه) ببیندازیم، متوجه خواهیم شد که توضیح این موضوع احتیاجی به این «آتش‌بازی زبانی» ندارد.

در مثال بعدی می‌توان فونه‌ای از آنچه پیش از این با عنوان مغالطه‌ی پرتاب نام‌ها عنوان شد را دید:

«ظاهر بنا با تغییر آب و هوا تغییر می‌کند؛ و از منظری پدیدارشناسانه، آن گونه که نوربرگ شولتز می‌گوید: «زمین را به آسمان پیوند می‌زند» این بخار مواج آلومینیومی علی‌رغم صلیبت وجودی‌اش بر خلاف آن چه مارکس می‌گوید به هوا نمی‌رود بلکه با پیرامون خود ممزوج می‌گردد و بر این سیاق بنا علی‌رغم وابستگی ساختاری بسیاری از عناصر تعریف‌کننده‌ی هستی‌شناسانه‌اش به وضعیت مدرن، در چارچوب مدرنیتته‌ی توسعه‌مدار

متصلب نیمه‌ی اول قرن بیستم قابل تحلیل نمی‌باشد.»^{۲۵}

این توصیف یا نقد درباره‌ی بنای پاووین گالری سرپنتاین^{۲۶}

سخن می‌گوید اما چرا باید در توضیح به قول نویسنده «پدیدارشناسانه»ی آن، عبارت ساده‌ی «زمین را به آسمان پیوند می‌زند» را از قول نوربرگ شولتز^{۲۷} بیاورد؟ یا از آن عجیب‌تر نقل عبارت «به هوا رفتن» از زبان مارکس است. اگر این عبارت مربوط به بخشی از فلسفه و اندیشه‌ی مارکس است، پس چرا کوچک‌ترین توضیح یا ارجاعی به منبع در متن وجود ندارد؟ شاید نویسنده بر معلومات پیشینی خواننده حساب باز کرده است. چرا باید خواننده این عبارت عام از مارکس را به خاطر داشته باشد و اگر هم اینگونه باشد چه کمکی به تشریح پاووین سرپنتاین می‌کند؟ به نظر می‌رسد نویسنده از این نام‌ها کمک می‌گیرد تا مطلب ساده‌ی خود را بیش از آنچه هست مهم جلوه دهد.

در مثال‌های عنوان شده، نشان داده شد که سوء کاربرد زبان در ادبیات نقد و تئوری معماری، متون مبهم و در مواردی غیرقابل فهمی را به وجود آورده است. جمی وایت این زبان را زبان گنگ حرفه‌ای می‌نامد و می‌نویسد:«اولین نشانه‌ی این زبان این است که آنچه را که گفته شد درک نمی‌کنید. ولی شاید فکر کنید از اصطلاحاتی کاملا به درد بخور استفاده شده و ایراد از شماست که متوجهی منظور آن نمی‌شوید؛ یعنی بی‌اطلاعی شما باعث عدم درکتان شده است …»^{۲۸} همین ترس از بی‌اطلاعی و تلاش برای کتمان آن، راه را برای مغالطه‌کاران هموار می‌کند و فضای نشر اندیشه را به شکل گسترده‌ای در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد. در صورتیکه در بسیاری از موارد انتخاب این روش حاصل هراس نویسنده از روشن شدن نادرست بودن ادعای خود است. مطرح کردن ادعای شفاف خطرناک است. وقتی موضوعی در قالبی ساده بیان می‌شود، به همان سادگی ممکن است نادرستی ادعا ثابت شود.^{۲۹}

کمبودهای زبان و بحران واژه‌گزینی^{۳۰}

مغالطه‌کاری تنها علت مبهم بودن زبان تئوری معماری نیست. اگر نویسنده‌ای قصد نوشتن مطلبی به دور از مغالطه در گستره‌ی معماری را داشته باشد، آیا شرایط و موجودی امروز زبان ما انتقال‌دهنده‌ی مفاهیم مد نظر او هست؟ کمبودهای ساختاری و واژگانی زبان فارسی در انتقال مفاهیم نظری تفکرات مدرن، نقش را در نمود مفاهیم و معانی دارا هستند، یکی از بنیادی‌ترین اقدام‌ها برای کمک به توانمندی و کارایی علمی زبان، تقویت و گسترش واژگان آن به ویژه در حوزه‌ی دانش و فن است.^{۳۱} این امر در دوران معاصر، همواره مورد توجه بوده است. در روزنامه‌ی صوراسرافیل در سال ۱۲۸۵ شمسی آمده است:

«هر اساس مخصوصی، معلومات مخصوصه دارد و بیان هر معلومات مخصوصه نیز لغات و اصطلاحات مخصوصه می‌خواهد. به واکن‌چی نمی‌توان سربان گفت و تلگراف را پروانه نمی‌توان نامید، وگرنه از فهماندن معنی و مقصود عاجز می‌شویم و همین‌طور که تا حالا گنگ و گیج مانده‌ایم، الی‌الابد خواهیم ماند.»
دگرگونی زبان امری ضروری و چاره‌ناپذیر است و این دگرگونی نخست در واژگان زبان رخ می‌دهد. برای ساختن واژه‌های جدید اصول و روش‌ها و ضوابطی اتخاذ شده؛ اما

در غالب موارد این اصول، روش‌ها و ضوابط به صراحت بیان نشده‌اند. مسئله‌ی دیگر چگونگی معیار شدن واژه است. در این زمینه دو نظر وجود دارد. بنا بر نظرِ اول، واژه‌گزینان واژه‌ها را برمی‌گزینند و واژه‌ها به جامعه عرضه می‌شود. به کار برندگان خود آنچه را ترجیح می‌دهند انتخاب می‌کنند و پس از مدتی، دیگر واژه‌های معادل از میان می‌روند و یک واژه باقی می‌ماند. بنا به نظرِ دوم، باید دستگاهِ صالحی وجود داشته باشد که از

میان واژه‌های برگزیده برای مفهومی معین، یکی را به عنوان واژه‌ی مناسب برگزیند و آن را با قدرت و نفوذی که دارد رواج دهد و معیار سازد.^{۳۱}

کمبود واژگان فارسی در ادبیات معماری تا جایی حس شده که برخی صاحب‌نظران ظرفیت فکری ما برای تولید گفتمان را به علت نبود واژگان مناسب دچار مشکل می‌دانند.^{۳۲} این ادعا درست به نظر می‌رسد زیرا معماری مانند فلسفه و علم به سرعت در حال دگرگونی است؛ و به فراخور این دگرگونی واژه‌ها و اصطلاحات جدید ساخته می‌شود.

مباحث روز معماری دنیا خارج از دایره‌ی تجربه‌ی تاریخی و زندگی اجتماعی ما شکل می‌گیرند. هنگامی که ما قصد آموختن و آموزش این مباحث را داریم، زبان ما نیز باید قابلیت انتقال آن را داشته باشد.

قابل انکار نیست که زبان معماری هم مانند هر نظام فکری دیگری دارای ابهامات و نظرات شخصی است؛ و همین موضوع فصاحت و بلاغت زبان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. فصاحت زبانی می‌تواند لایه‌های مختلفی از ارتباطات را شکل دهد و در شکل‌دهی به درک مخاطب نقش مهمی ایفا کند. در محدوده‌ی

پی نوشت

۱. دانش‌آموخته‌ی کارشناس ارشد معماری، دانشگاه شیراز.

۶. آشوری، داریوش. گفت وگوی دوپچه وله با داریوش آشوری، مصاحبه‌گر علی امینی، ۲۰۱۱.

۷. آشوری، داریوش. دو مقاله. تهران: آگاه، ۱۳۵۶، ص ۱۰.

۹. دباغ، شروش. فلسفهٔ تحلیلی چیست؟. ماهنامه تخصصی فلسفه نو آبان ۱۳۹۰: شماره ۲.

۱۰. اشاره به منشی‌های درباری در دوره‌های مختلف تاریخ ایران.

۱۱. آشوری، داریوش. دو مقاله. تهران: آگاه،۱۳۵۶. ص ۵۶.

۱۴. خندان، علی اصغر. مغالطات. قم: موسسه کتاب بوستان، ۱۳۸۶. ص ۴۳.

۱۶. خندان، علی اصغر. مغالطات. قم: موسسه کتاب بوستان، ۱۳۸۶. ص ۵۸.

۱۹. همانجا، ص ۱۴۰.

۲۴. شکوفی، بابک. پیچیده می‌گویم پس هستم. معمار ۱۳۸۶ مهر و آبان.

۲۵. موجودی ساخته استانیسلاو لم

۲۹. از مقدمه مهرداد ایروانیان در دومین کتاب معماران معاصر شیراز، شیراز: قلمکده، ۱۳۸۷. ص ۱۲.

۳۰. رفعت، رسول. گفتگویی کوتاه در باب معماری منظر با مهرداد ایروانیان. مجله اینترنتی تخصصی معماری منظر بهمن ۱۳۸۸: شماره ۵۸.

۳۱. عبارتی از داریوش آشوری در توصیف سخنان احمد فردید.

۳۲. بصیرت، آرش. چگونه تکنولوژی از خود عبور کرد. روزنامه شرق ۱۳۹۰ اسفند؛ شماره ۱۴۸۳: ۹.

۳۴. بصیرت، آرش. غرقه گالری سرپنتین؛ طراحی در منطقه ممنوعه. وبسایت معماری اتوود ۱۳۸۹ فروردین.

۳۷. همانجا، ص ۶۵.

۳۸. همانجا، ص ۶۵.

۳۹. فراینِدِ گزینشِ واژه مناسب برای یک مفهوم.

۴۰. کافی، علی. میانی علمی واژه‌سازی و واژه‌گزینی. نامه فرهنگستان تابستان ۱۳۷۴: شماره ۲: ۴۹-۶۷.

۴۱. همانجا.

۴۲. روحی، پویان. بگو از چه می‌ترسی، تا بگویم که هستی. روزنامه شرق فروردین ۱۳۹۶: شماره ۲۸۲۳: ۱۰.

۴۳. آشوری، داریوش. ما و مدرنیت. تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۴. ص ۲۲.

۴۴. برداشتی از نظر داریوش شایگان درباره تفکر و زبان احمد فردید. جهاننگلو، رامین. زیر آسمان‌های جهان. ترجمه نازی عظیمیا، تهران: فرزان روز، ۱۳۸۷. ص ۷۸.

واژگان تخصصی و علمی معیارهای منطقی، ساختمندی زبان، نظم و یکپارچگی مجموعه واژگان و پاسخگویی به نیازهای آموزشی، پژوهشی و ارتباط علمی حاکم است. در غیر این صورت، در واژگان تئوری معماری، گوناگونی، ناهمگونی و پراکندگی و ناتوانی در انتقال مفهوم ایجاد می‌کند. در حوزه‌ی زبان‌شناسی این توافق وجود دارد که فردی باید واژه‌سازی کند که هم بر زبان تخصص خود هم بر زبان فارسی مسلط باشد. در حالیکه عده‌ای به صرف احساس کمبودهای زبانی دست به واژه‌سازی و واژه‌گزینی می‌زنند و این تلاش به علت نبود آشنایی کافی با روش‌های واژه‌سازی، اصطلاحات و واژه‌های وارد زبان تئوری و نقد معماری شده‌اند که بر ابهام این زبان افزوده‌اند. باید روشی برای جبران کمبودهای زبان فارسی در حوزه‌ی معماری برگزیند که به گسترش اندیشه و گفتمان معماران کمک کند و این امر توسط افرادی با تخصص در تئوری روز معماری و مسلط به زبان فارسی امکان‌پذیر است، نه از مسیر اعمال سلیقه‌ی شخصی.

جمع‌بندی

اگر بپذیریم که کاربرد اصلی زبان برقراری ارتباط و انتقال مفاهیم است، با پیچیده‌گویی و سخنان مغلق، نمی‌توان به این

هدف رسید. به نظر می‌رسد رویکرد رو به گسترش معماران در پیچیده‌گویی، حاصلی جز دور شدن گفتمان معماری از واقعیت‌های روز و مسیر آینده نخواهد داشت و ظاهر سنگین کلمات چیزی بر ارزش معماری ما نخواهد افزود. تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که بسط این‌گونه گفتار و نوشتار (به ویژه هنگامی که نقد نشود) نتایج نامطلوبِ بسیاری خواهد داشت. اولین گام برای اصلاح این جریان، شناخت و تلاش برای نقد آن است، اگر چه نقد این روش نیز آسان نیست، زیرا این پریشان‌گویی‌ها با غرشی از واژگان پرطمطراق و ترساننده و رگباری از دانش «بی‌کران» فلسفی و زبانی، در فضایی آکنده از هیجان و شوریدگی و نیز ترس و نادانی، به زبان می‌آید، چنانکه فرصت درنگ درباره‌ی منطق آن را نمی‌دهد.^{۳۳} گام دوم تمرین و گسترش تفکر نظام‌مند و زبانِ گویا و روان است.

در نهایت باید از خلط مبحث اجتناب کنیم، شکاف‌های تاریخی را در نظر آوریم، از کیمیاگری فلسفی که در آن معماری و متافیزیک و عرفان به هم می‌ریزند، با هم گلاویز می‌شوند و هم‌دیگر را آلوده می‌کنند تا معلوم نیست چه آش درهم‌جوشی پدید آورد، فاصله بگیریم.^{۳۴}

<div><ol style="list-style-type: none">Alan Sokal Social Text Transgressing the Boundaries: Toward a Transformative Hermeneutics of Quantum Gravity Sokal Affair Analytic Philosophy Fallacy Paul.Edwards, The Encyclopedia of Philosophy, New York, P.1۷۰-1۶۹ Hedging Blinding with Science Calming without reasoning Name-dropping Proof by Intimidation Marcus Vitruvius Pollio Leon Battista Alberti Replica Minimalism Rococo Serpentine Gallery Pavilion Christian Norberg-Schulz </div>

۳۷. همانجا، ص ۶۵.

۳۸. همانجا، ص ۶۵.

۳۹. فراینِدِ گزینشِ واژه مناسب برای یک مفهوم.

۴۰. کافی، علی. میانی علمی واژه‌سازی و واژه‌گزینی. نامه فرهنگستان تابستان ۱۳۷۴: شماره ۲: ۴۹-۶۷.

۴۱. همانجا.

۴۲. روحی، پویان. بگو از چه می‌ترسی، تا بگویم که هستی. روزنامه شرق فروردین ۱۳۹۶: شماره ۲۸۲۳: ۱۰.

۴۳. آشوری، داریوش. ما و مدرنیت. تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۸۴. ص ۲۲.

۴۴. برداشتی از نظر داریوش شایگان درباره تفکر و زبان احمد فردید. جهاننگلو، رامین. زیر آسمان‌های جهان. ترجمه نازی عظیمیا، تهران: فرزان روز، ۱۳۸۷. ص ۷۸.